

حقوق بشر، مرز جامعه چند فرهنگی است

مهرداد درویش پور

تحت ستم بودن همچون اقلیت قومی یا دینی، هرگز مشروعیتی برای افکار ستمگرایانه در برخورد به زنان نمی آفریند.

پس: در صورتی که در جامعه ایران، به عنوان یک جامعه چند فرهنگی، به حقوق بشر به عنوان یک اصل اساسی و غیر قابل مذاکره نگاه شود، به جای آنکه به عنوان یک ابزار برای رسیدن به اهداف خاص، مورد استفاده قرار گیرد، باید به عنوان یک ارزش و معیار برای سنجش رفتارهای مختلف در جامعه، به کار رود. در این صورت، به جای آنکه به عنوان یک ابزار برای رسیدن به اهداف خاص، مورد استفاده قرار گیرد، باید به عنوان یک ارزش و معیار برای سنجش رفتارهای مختلف در جامعه، به کار رود.

بحران حزب سبز سوئد پرسش های مربوط به جامعه چند فرهنگی را به مساله روز بدل ساخته است. ماجرای کاپلان وزیر مستعفی دولت، کناره گیری یاسی خان در پی رسوایی خودداری این کاندید عضو رهبری حزب سبزها از دست دادن با زنان، کناره گیری سمانور تسکین سخنگوی سازمان جوانان حزب سبزها که به دلیل حمایتش از رئیس جمهور ترکیه و ارتباطش با ماجرای کاپلان خود را در معرض فشار یافت، تلاش حزب سبز برای واداشتن رسانه ها به کمرنگ ساختن انتقادات به کاپلان، ناتوانی دو سخنگوی حزب سبز در رویارویی با بحران که به درخواست کناره گیری شان از مقام رهبری حزب منجر شد، ابعاد و جدیت این بحران را به نمایش می گذارد. حتی گروهی از نفوذ اسلام گرایان یا بهره برداری آنان از حزب سبز برای پیش برد مقاصد اسلامی نظیر تقاضای جداساختن ساعت های استخر زنانه و مردانه سخن می گویند. پرسش اینجا است که این اتفاقات چگونه ممکن است در حزبی فمینیستی و عضو کابینه ای که خود را فمینیست می خواند رخ دهد؟ طنز تلخ آنجا است که حزبی که افتخار برخورداری از سخاوتمندانه ترین سیاست های چندفرهنگی را به خود اختصاص داده ، بیش از همه احزاب دیگر از آن ضربه خورده است.

با این همه رهبری حزب سبز از ابتدا این بحران را جدی نگرفت. به جای آن رهبری حزب بر آن بود که انتقادات علیه کاپلان و خان ناشی از تبعیض و تلاش برای شکار و به زانودرآوردن سیاستمداران با

پیشینه خارجی و مسلمان است.

این واقعیتی است که انگشت نما کردن در طرد، منفعل کردن و به حاشیه راندن افراد با پیشینه مهاجر و مسلمان از سیاست سوئد نقش دارد. علاوه بر آن در برخورد با اشتباهات سیاستمداران سوئدی و سیاستمداران با پیشینه دینی و قومی متفاوت استانداردهای دوگانه به چشم می خورد. در این ادعاها واقعیتی وجود دارد. علاوه بر آن باید تاکید کرد نتایج این نوع برخوردها بیشتر به سود نیروهای افراطی اسلامی و گروه های نژادپرست از دو سو منجر می شود.

به جز نتایج آخرین انتخابات سوئد و انتخابات اتحادیه اروپا، نتایج یک بررسی ما درباره " ده سال طرز تلقی و درباره چندفرهنگی و مهاجران" در سال ۲۰۱۵ نشان دهنده رشد نظرات منفی درباره مسلمان و مهاجرین در برخی زمینه ها است.

علاوه بر آن ترورهای پاریس و بروکسل توسط اسلام گرایان و موج جدید پناهندگی در اروپا، فضا را علیه مهاجرانی که از کشورهای اسلامی آمده اند، سخت تر کرده است. در چنین شرایطی خطر انگشت نما کردن و زیر ذره بین قرار دادن سیاستمداران مهاجر تبار با پیشینه مسلمان بودن شدت می گیرد. هم از این رو نگرانی از گسترش این برخورد های تبعیض آمیز را باید جدی گرفت.

با این همه بسیاری از فمینیست ها مردد و نگران آنند که باور نیرومند و خام اندیشانه به جامعه چند فرهنگی به مدارای جویی افراطی در برخورد به دیدگاه های ناقض حقوق زنان و کودکان منجر شود. آنهم با ارجاع به ضرورت توجه به تفاوت های فرهنگی و دینی. پرسش این جا است آیا درست همین طرز تلقی منشا بحران کنونی در حزب سبز نیست؟ گرچه این مشکل در احزاب دیگر نیز به چشم می خورد.

هنگام تعارض بین اندیشه چند فرهنگی با مثلاً خواست برابری جنسیتی، بسیاری از سیاستمداران و مسئولان دولتی، کمون ها و سازمان بهداشت با نا اطمینانی و نگرانی روبرو می شوند که چه باید بکنند. پرسش اینجا است که چگونه می توان چند فرهنگی گرایی و حقوق بشر را درهم آمیخت و با نژادپرستی مقابله کرد بدون آن که خواست برابری جنسیتی و دیگر حوزه های حقوق بشر زیر پا نهاده شود؟

تلاش برای گسترش مداراجویی و چندگانگی قومی و فرهنگی یک امتیاز بزرگ در تئوری چند فرهنگی است. با این همه ما باید به صراحت تاکید کنیم رعایت حقوق جهانی بشر و ارزش های برابری جنسیتی، مرزهای

چندگانگی فرهنگی را رقم می زنند.

علاوه بران باید تاکید کرد در هر گروه قومی افرادی با سنت ها و افکار واپس گرایانه ای وجود دارند. همان گونه که افرادی با ارزش های سکولار، دمکراتیک و برابری طلبانه نیز وجود دارند. در ضمن چند گانگی چیزی بیش تر از چندگانگی قومی و دینی است و مشمول چندگانگی جنسیتی، گرایش جنسی، سنی، درجه توانخواهی و... می شود.

هرگز نباید پذیرفت که به نام ایده چندفرهنگی نوعی از چندگانگی، تهدیدی برای اشکال دیگر چندگانگی شود. تحت ستم قومی و دینی بودن هرگز مشروعیتی برای دیدگاه های ستم گرایانه علیه زنان، کودکان، "دگرباشان" جنسی، یا برعکس ایجاد نمی کند.

سیاست چند فرهنگی که تنها بر چند گانگی فرهنگی به جای لحاظ کردن تقسیم عادلانه تر امکانات و مشارکت افراد استوار باشد، تضمینی برای رعایت حقوق برابر افراد را در بر ندارد. حتی یک سیاست غیر تبعیض آمیز تا زمانی که اشکال گوناگون تبعیض را تنها پدیده های تنها و مجزا برمی شمارد، بدون تاثیر خواهد بود.

ما نیازمند گذار از یک باور نیرومند به ایدئولوژی چند فرهنگی به سیاست فعال ضد تبعیض هستیم که ساختاری بودن اشکال گوناگون تبعیض را به رسمیت بشناسد که نمی توان با آنها به گونه ای مجزا و بی ارتباط با دیگر اشکال تبعیض مبارزه کرد. تنها آن موقع خواهد بود که ما امکان آن را خواهیم یافت که به جای جدا سازی "ما" و "آنها" سیاست دربرگیرندگی و مشارکت را در پیش گیریم. این نوع دیدگاه اتخاذ یک سیاست فمینیسم ضدنژادپرست را میسر خواهد کرد، امری که می تواند همزمان بهم پیوستگی و برابری جنسیتی را افزایش دهد.

مهرداد درویش پور دکتر جامعه شناسی و دانشیار مددکاری اجتماعی در دانشگاه ملاردالن

لینک مقاله به زبان سوئدی:

[/http://www.expressen.se/debatt/mps-kris-bottnar-i-mangkulturalismen](http://www.expressen.se/debatt/mps-kris-bottnar-i-mangkulturalismen)

در همین زمینه:

گفتگو رادیو همبستگی با مهرداد درویش پور درباره بحران حزب سبز و دشوارهای اندیشه جامعه چند فرهنگی

بحث ها و جدل های برآمده از استعفای یک وزیر در سوئد، راسیسم ساختاری، اسلام گرایی، جامعه چند فرهنگی

فرارسیدن روز جهانی کارگر خجسته باد

بیانیه شورای هماهنگی جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران
امسال، روز جهانی کارگر، برای یکصد و سیمین بار فرا میرسد که به راستی نماد مقاومت و مبارزات کارگران علیه استثمار و ستم اقتصادی و تلاش برای نیل به آزادی های دموکراتیک و عدالت اقتصادی میباشد. گرچه انگیزه آغازین برای اعتصابات و اعتراضات کارگران که به خیزش هزاران نفر از کارگران شیکاگو در سال ۱۸۸۶ انجامید، تحقق هشت ساعت کار در روز بود، اما پس از حدود یک قرن و نیم مبارزه، مطالبات جنبش کارگری در سراسر جهان، گسترده تر و عمیق تر گشته است.

در واقع، به پشتوانه تجارب مبارزاتی گذشته، دامنه فعالیتهای این جنبش تاریخ ساز به عرصه های گوناگون اجتماعی زندگی انسانها گسترش یافته است که حق ایجاد تشکل مستقل کارگری؛ برخورداری از حق بیمه های بیکاری، درمانی، بازنشستگی؛ تدوین قانون کار مدافع حقوق کارگران؛ تعیین دستمزدهای عادلانه؛ امنیت و ثبات شغلی؛ تقلیل ساعات کار؛ مذاکرات دستجمعی؛ مشارکت در تصمیم گیری های مراکز تولید و خدمات؛ تامین برابری حقوق زنان و مردان در محل اشتغال؛ ممنوعیت کار خردسالان و همچنین ایجاد شرایط بهینه کار در جهت استقلال مالی زنان، بخشی از این خواست های حق طلبانه میباشد.

روز جهانی کارگر در بسیاری از کشورها بعنوان یکی از جشن های رسمی شناخته شده و روزت عطیل عمومی است. در این روز رسم بر این است که کارگران و زحمتکشان پس از راهپیمائی در تجمع ها و راهپیمائی های ها، با شادی و پایکوبی به استقبال شرایط بهتر و عادلانه تر میروند. در ایران، اول ماه مه، روز جهانی کارگر تا کنون از جانب مسئولان برسمیت شناخته نشده و رژیم جمهوری اسلامی از ابتدای حکومت سرکوبگرانه اش بر آن بوده است که این روز نمادین را با

توسل به رسومات مذهبی از مضمون تهی کند.

امسال روز جهانی کارگر در ایران در شرایطی برگزار می شود که تحت سیاستهای اقتصادی اتخاذ شده از جانب دولت "تدبیر و امید" حسن روحانی، حقوق پایه ای کارگران همچنان لگدمال گشته و معضلات گسترده مانند تعویق دستمزد ها، تحمیل قراردادهای موقت و بدون امضا، افزایش حوادث کار، احضار کنشگران کارگری به داد گاه ها، محکومیت های بلند مدت مبارزان جنبش کارگری و سرانجام زندان و شکنجه، زندگی کارگران را بسیار دشوار نموده است.

حسن روحانی سال گذشته در روز ۸ اردیبهشت ۱۳۹۴ در مراسم فرمایشی "خانه کارگر" به مناسبت " جشن کارگری" وعده داد که بعد از رسیدن به توافق نهائی در مذاکرات هسته ای، به " رفع مشکلات و معضلات..." پرداخته، سیاست " صیانت از اشتغال و ایجاد فرصت های جدید شغلی " و همچنین ایجاد "فرصت شغلی برابر" برای زنان و مردان را پیشه کند. همزمان در آستانه روز جهانی کارگر از طرف تشکل های مستقل کارگری تجمع هایی در اعتراض به عدم پرداخت حقوق به تعویق افتاده کارگران برای ماه ها، اخراج کارگران، تبعیض میان کارگران و پائین بودن دستمزدها در تهران و دیگر شهر های ایران برگزار شد. در این تجمعات اعتراضی کارگران خواستار " اجازه فعالیت آزاد تشکل های صنفی کارگران " شدند . یورش نیروهای انتظامی به این اعتراضات منجر به بازداشت ده ها نفر از مبارزان کارگری گردید .

هم اکنون مانند گذشته یکی از مهمترین معضلات کارگران در ایران وجود شکاف عمیق بین دستمزد های ناچیز (اعلام رسمی حداقل دستمزد حدود ۸۱۲ هزار تومان) و متوسط هزینه زندگی، با توجه به افزایش نرخ تورم و سطح قیمت های گزاف کالاهای مورد نیاز آنها می باشد. این شکاف در زندگی حدود ۲۰ میلیون کارگر و خانواده های آنان که اکثریت جمعیت را تشکیل میدهند، نقش سرنوشت سازی دارد. بدون تغییرات اساسی در سیاست تعیین حداقل دستمزدها، ادامه سیاست های کنونی به معنای باقی ماندن ۵۰ درصد از مردم در زیر خط فقر میباشد.

در ایران بیکاری یکی از معضلات اساسی است که در نبود آزادی های سیاسی و حقوق دموکراتیک، حکومتگران همراه با شرکای سرمایه دار بوروکراتیک، نظامی و خصوصی با چنگ انداختن بر صنایع کلیدی در عرصه های مختلف مالی، صنعتی، خدمات و تجاری و تحت پوشش بنیادهای گوناگون وابسته به حکومت، اقتصاد را به مانند یک سیستم مافیائی اداره نموده، ثروت جامعه را غارت میکنند. همزمان در

بسیاری از کارگاه ها و کارخانه ها، بدلیل بالا رفتن نرخ ارز، کمبود مواد اولیه و مشکلات اعتباری با بانک های بین المللی، چرخ تولید از کار افتاده و تعداد زیادی از کارگران بیکار هستند. اغلب واحدهای تولیدی بزرگ و متوسط و تعدادی از کارگاه ها با ظرفیت های بشدت محدود و پائین مشغول بکارند و نبود نقدینگی کافی یکی از دلایل به تعویق انداختن پرداخت دستمزدهای کارگران و کارکنان میباشد که مدیران این مراکز تولیدی، مشکلات مالی خود را اغلب بر روی شانه کارگران سرشکن می کنند و در نتیجه دستمزدها و حقوق های معوقه هر بار طولانی تر شده و در برخی موارد به بیشتر از ۶ ماه رسیده است.

شرایط نابسامان اقتصادی و افزایش روزانه بیکاری موجب شده است که کارگران بیش از پیش به قبول قراردادهای موقت و بدون امضا تن در دهند. فقدان نظارت لازم بر اجرای " قانون کار " عملا دست کارفرمایان را در انعقاد قراردادهای مطابق با منافع سود جویانه شان باز گذاشته و نتیجتا با افزایش قراردادهای ناعادلانه و کوتاه مدت از کارگران سلب امنیت شغلی می شود. بنا بر آمار وزارت کار تنها ۷٪ از کارگران ایران تحت پوشش قراردادهای رسمی قرار دارند و ۹۳٪ باقیمانده در چارچوب قراردادهای موقت بدون پوشش حمایت قانونی اشتغال، کار میکنند. شرکت های پیمان کار " تامین نیروی کار " در عقد این قراردادهای اسارتبار نقش تعیین کننده ای دارند و در واقع بسیاری از این دلال های نیروی کار انسانی عاملین و وابستگان به نهادهای نظامی - امنیتی میباشند. به گفته جوانمیر مرادی، عضو هیئت مدیره اتحادیه آزاد کارگران، در چنین شرایطی کارگران کشور " حق هیچ انتخابی ندارند .

کارگر تنها یک ماه از فردای شغلی خود اطمینان دارد. گاهی حقوق همین یک ماه را هم کارفرما پرداخت نمی کند.

در حال حاضر صدها هزار شکایت در ارتباط با قراردادهای سفید امضا در مراجع حل اختلافات کارگری ثبت شده اند، اما نهادهای دست ساز کارگری مانند " خانه کارگر " و " وزارت کار " اقدام موثری جهت رسیدگی به شکایات کارگران انجام نمیدهند. در جمهوری اسلامی به علت وجود تبعیضات گوناگون، زنان کلا بطور نا عادلانه و زنان کارگر به خصوص در موقعیتی بمراتب بدتر از مردان مورد بهره کشی قرار میگیرند. تبعیض جنسیتی که از ارزشهای واپس گرانه رژیم متاثر است، نرخ دستمزد زنان را پائین نگه داشته است. بخشی از کارگران زن تحت بدترین و نا امن ترین شرایط محیط کار اغلب در متروکه های

حاشیه شهرها بدون هیچ گونه تضمین های حقوقی و قانونی، از جمله پرداخت حق بیمه، بازنشستگی، مسکن، بیکاری و... کار میکنند. نبود ضمانت های حقوقی و حمایت های قانونی با توجه به وجود فضای فرهنگ زن ستیز جمهوری اسلامی باعث استثمار هرچه بیشتر زنان شده است.

دستمزدهای عادلانه، امنیت شغلی، بیمه و بازنشستگی، تضمین های قانونی و حقوقی همچون گذشته، مبرمترین مطالبات کارگران ایران را تشکیل می دهند. اعتراضات و اعتصابات کارگران به این اوضاع فلاکت بار، با پیگرد های شدید از جانب نیروهای سرکوبگر نظامی - امنیتی و حفاظتی روبرو میگردد. اما، به رغم سرکوب های حکومتی، مبارزات حق طلبانه کارگران در سال گذشته همچنان ادامه یافت و نتایج چشم گیری به همراه داشت. یکی از دست آوردهای مهم آن برگزاری روز جهانی کارگر بود؛ کارگران مبارز ایران توانستند، مستقلاً، با برگزاری مراسم اول ماه مه، بار دیگر تداوم همبستگی و هم سرنوشتی خود را با کارگران جهان به نمایش بگذارند. با وجود فضای سنگین امنیتی، کارگران با دامن زدن به اعتراضات و کارزار های مشترک توانسته اند که در جهت ایجاد تشکل متحد سراسری کارگران ایران که میتواند یک اهرم موثر برای پیشبرد منافع طبقه کارگر باشد، گام مهمی بردارند.

کارگران و توده های زحمتکش به خوبی آگاهند که دستیابی به حقوق صنفی و مدنی و نیز تحقق آزادی های دموکراتیک، قبل از هر چیز در قید وحدت و یکپارچگی آنان و تغییر بنیادین و دموکراتیک در نظام سیاسی حاضر میباشد. برای فعالان جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران روشن است که سرنوشت سیاسی جامعه ایران را مبارزات جنبش های اجتماعی - سیاسی و مدنی رقم می زنند، جنبش کارگری در این مبارزات از جایگاه تعیین کننده ای برای سازماندهی عادلانه مناسبات اقتصادی و اجتماعی در آینده برخوردار می تواند باشد. در وضعیتی که احزاب و سازمان های اپوزیسیون ساختار شکن مردمی هنوز به یک انسجام سیاسی نرسیده و از پایگاه وسیع اجتماعی و اقتدار مردمی برخوردار نگشته اند، مهم است که جریانات و سازمان های معتقد به جمهوریت، لائسته و ارزش های جهانشمول حقوق بشری در راستای تقویت و گسترش جنبش های اجتماعی - سیاسی و مدنی تلاش نمایند که در این مقطع تاریخی یک ضرورت است.

جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران روز کارگر را به همه کارگران و زحمتکشان ایران و جهان شادباش می گوید.

ما خواهان آزادی کارگران دربند و تمامی زندانیان سیاسی هستیم.
ما از مبارزات کارگران و حق ایجاد تشکل ها و سندیکاهای مستقل
کارگری حمایت میکنیم.

پیروز باد مبارزات کارگران و مردم آزادیخواه ایران برای استقرار
دمکراسی، جمهوری و جدائی دین از دولت.

شورای هماهنگی جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران

۱۶۰۱ اول ماه مه
دوازدهم اردیبهشت ۱۳۹۵

از سایت ما دیدن کنید.

[/http://www.jjdli.net/fa](http://www.jjdli.net/fa)

قطعنامه سندیکاها و تشکل های مستقل کارگری



به مناسبت اول ماه مه، دوازده اردیبهشت ۱۳۹۵

اول ماه مه (دوازده اردیبهشت ۱۳۹۵)، روز جهانی کارگر و روز اتحاد
و همبستگی بین المللی کارگران، برای بیان خواست ها و مطالبات این
طبقه، جهت بهبود شرایط کار و زندگی و رهایی از ستم و نابرابری
اقتصادی و طبقاتی است. اول ماه مه همچنین روز فریاد مشترک تمامی
کارگران در سرتاسر گیتی علیه بیداد و بهره کشی سرمایه است.

در چنین روزی، کارگران در سرتاسر دنیا از جمله به مقابله با
سیاست های ضدکارگری و نئولیبرالیستی سرمایه داری جهانی و فرمول
های خانمان برانداز آن برمی خیزند و نارضایتی و اعتراض خود را
نسبت به این سیاست ها اعلام می کنند. در روز جهانی کارگر، بیش از
هر زمان دیگری لزوم اتحاد و همبستگی طبقاتی کارگران احساس می شود

و به ضرورتی حیاتی و اجتناب ناپذیر تبدیل می گردد.

کارگران ایران، امسال نیز در شرایطی به استقبال اول ماه مه، روز جهانی کارگر می روند که گرانی افسار گسیخته و فزاینده دیگر رمقی برای کارگران باقی نگذاشته است. سرمایه داری در ایران، در هماهنگی با سرمایه بحران زده جهانی و نهادهای مالی و واسطه ای آن، همچون "سازمان تجارت جهانی"، "صندوق بین المللی پول" و "بانک جهانی"، در جهت تامین شرایط مطلوب برای انباشت و سود آوری سرمایه، کارگران را به شدیدترین شکل ممکن استثمار می کند و به بیکاری، فقر و فلاکت می کشاند. سفره کارگران امروزه بیش از هر زمان دیگر خالی است و آنان مجبورند برای سیر کردن خود و فرزندانشان به هر دری بزنند و ساعت ها کار اضافی را به جان بخرند. سرمایه همچنین همه ی تلاش خود را به کار می برد تا حتی المقدور بار بحران های دامن گیر و کمرشکن خود را در سرتاسر گیتی بر دوش ما کارگران بگذارد؛ تعیین حداقل دستمزد ۸۱۲ هزار تومانی در سال ۹۵ توسط "شورای عالی کار" که تا ۴ برابر زیر خط فقر و در واقع به منزله تحمیل مرگ تدریجی بر خیل عظیمی از کارگران است؛ وعدم پرداخت به موقع دستمزدها در ابعادی فراگیر و گسترده؛ نهادینه کردن شرکت های پیمانکاری و واسطه ای در بخش های وسیعی از مراکز کار و تولید و صنایع بزرگ و متوسط دولتی و غیردولتی و در همین رابطه نابودی کامل امنیت شغلی اکثریت قریب به اتفاق کارگران با رواج قراردادهای موقت و سفید امضا، به تعطیلی کشاندن بسیاری از کارخانه ها، کارگاه ها و معادن کشور همراه با اخراج و بیکارسازی های گسترده کارگران عمدتاً به دلیل زیاده خواهی ها و حرص و ولع پایان ناپذیر صاحبان سرمایه، رشد فزاینده حوادث کار و در واقع تبدیل مراکز کار و تولید به قتلگاه کارگران، غارت مضاعف دسترنج کارگران از راه های مختلف از جمله قطع سوبسید کالاهای اساسی مانند نان، آب، برق، گاز و ...، چپاول صندوق تامین اجتماعی و بازنشستگی و ناکارآمدی این صندوق ها در قبال کارگران ... و موارد متنوع و بیشتری از این دست، تنها نمونه هایی از این تهاجم لجام گسیخته و طبقاتی و وضعیت اسفناک ما کارگران را به نمایش می گذارند.

به این سیاهه البته باید تبعیض جنسیتی و ستم و استثمار مضاعف نسبت به زنان و کارگران مهاجر، بی کاری جوانان و گسترش کار کودکان، فقدان آزادی های دموکراتیک و سیاسی و امنیتی کردن هر شکلی از اعتراض و حق طلبی کارگران که برای پیگیری خواست ها و مطالبات این طبقه صورت می گیرد، ممنوعیت ایجاد تشکل های مستقل

کارگران و یورش به معدود تشکل های کارگری موجود، احضارهای مکرر کارگران و فعالان کارگری و تهدید، دستگیری و زندانی کردن آنان به بهانه های مضحک و نخ نمایی چون "اجتماع و تبانی به قصد برهم زدن امنیت ملی" و ... امثال آن را نیز اضافه نمود. عوامل سرمایه به ویژه در یکی - دو ساله اخیر شمشیر را از رو بسته و همه هم و غم خود را بکار گرفته اند تا هر خواست و مطالبه کارگری و هر اعتراض حق طلبانه ای را که از سوی کارگران برپا می شود با توسل به زور و تهدید و دستگیری و زندان پاسخ گویند و فعالین آن را به بند کشیده، به کنج زندان ها بفرستند.

بدون شک ما کارگران در مقابل چنین وضعیت بغایت غیر انسانی و گسترش روزافزون فقر و سیه روزی در جامعه سکوت نمی کنیم و اجازه نخواهیم داد که بیش از این حق حیات و هستی مان را به نابودی بکشند. ما کارگران تولید کنندگان اصلی رفاه و ثروت در جامعه هستیم و برخورداری از يك زندگی انسانی، مطابق با بالاترین استانداردهای حیات بشری را حق مسلم خود می دانیم و برای تحقق آن تمامی موانع پیش روی را با برپایی تشکل های مستقل از دولت و کارفرما و با اتکا به قدرت همبستگی و اتحاد کارگری و طبقاتی مان از سر راه بر خواهیم داشت. ما کارگران اجازه نخواهیم داد که همچون گذشته توافق های سرمایه داری جهانی و داخلی برای بهره کشی از نیروی کار ارزان و غارت دسترنج و حاصل ما کارگران، قرین موفقیت گردد و ما را همچنان در فرودستی باقی بگذارد.

در این راستا، ما سندیکاها و تشکلهای امضا کننده زیر، متحد و یکصدا مطالبات و نقطه نظرات خود را بدین شرح اعلام می داریم:

۱- در حالی که خط فقر سه و نیم میلیون تومان در ماه است، تعیین حداقل دستمزد اعلام شده از سوی "شورای عالی کار" (۸۱۲ هزار تومان) در واقع به منزله تحمیل فلاکت بیش تر به کارگران و خانواده های آنان می باشد. ما همچنین، عملکرد این "شورا" که در طول سالیان گذشته همواره در راستای منافع کارفرمایان و صاحبان سرمایه و بر ضد کارگران بوده است را محکوم می کنیم. ما کارگران اعتقاد داریم که تعیین دستمزدهای عادلانه تنها از طریق نمایندگان واقعی کارگران در تشکل های مستقل کارگری و با پشتوانه وسیع توده کارگران امکان پذیر خواهد بود.

۲- دستمزدهای پرداخت نشده و معوقه کارگران باید فوراً و بی هیچ عذر و بهانه ای پرداخت شوند و عدم پرداخت آن ها میبایست به مثابه

جرم قابل تعقیب، مورد پیگرد قضائی قرار گیرد. ما کارگران خواهان پرداخت فوری و بدون قید و شرط دستمزدهای معوقه کارگران و خسارت های ناشی از آن هستیم.

۳- قراردادهای موقت و سفید امضای کار، فقدان امنیت شغلی و وجود شرکت های پیمانکاری و واسطه ای؛ حوادث، بیماری ها و سوانح مرگبار ناشی از فقدان ایمنی و بهداشت کار، به ویژه در بخش های ترابری، معادن و ساختمان سازی، همواره از معضلات و مشکلات توان فرسای کارگران در کشور بوده است. ما کارگران ضمن اعتراض به چنین وضعیت ناگواری، خواهان برچیده شدن قراردادهای موقت و سفید امضا، حذف شرکت های پیمانکاری و واسطه ای، قرار گرفتن کلیه کارگران شاغل از کارگاه های کوچک گرفته تا کارگران مناطق آزاد، تحت پوشش کامل قانون کار و اجرای فوری بیمه کارگران ساختمانی و در یک کلام پایان دادن به شرایط سخت و زجرآور کار در مراکز و محیط های کار و تولید هستیم.

۴- ما کارگران به ویژه در شرایط تورم و گرانی روزافزون کالاهای اساسی در جامعه، اعمال برخی سیاست های معروف به ریاضت اقتصادی همچون رها سازی قیمت ها و حذف سوبسیدها، اخراج و بیکار سازی کارگران با بهانه ها و ترفندهایی چون تعدیل نیرو و خصوصی سازی، مقررات زدایی از حقوق کار و نابودسازی برخی از دستاوردهای چند ده ساله حقوق کارگری و تعرض ضد کارگری به قانون کار و ... را محکوم نموده و خواهان پایان بخشیدن به این قبیل سیاست های اسارت آور و ضد عدالت اجتماعی هستیم.

۵- ما خواهان برخورداری تمامی بازنشستگان از یک زندگی مرفه و رفع هرگونه تبعیض و نابرابری در پرداخت مستمری و حقوق و مزایای این بخش از کارگران می باشیم. ما کارگران همچنین خواهان بیمه ی درمان رایگان هستیم.

۶- اخراج و بیکار سازی کارگران به هر بهانه ای باید متوقف گردد و تمامی کسانی که بیکار شده و یا به سن اشتغال رسیده اند می بایست تا زمان اشتغال به کار از بیمه بیکاری مکفی، متناسب با استانداردهای امروزی جوامع بشری برخوردار شوند.

۷- ما کارگران خواهان برابری کامل حقوق زنان و مردان در تمامی شئون زندگی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و خانوادگی و محو کلیه قوانین تبعیض آمیز علیه آنان می باشیم.

۸- بیمه های تأمین اجتماعی اگر قرار باشد که به نحو مطلوبی از آن استفاده شود می بایست که به دست نمایندگان منتخب و واقعی خود کارگران و مردم زحمتکش جامعه اداره شود. ما کارگران خواهان برخورداری همه آحاد کارگر و زحمتکش جامعه از امکانات و مزایای بیمه های تأمین اجتماعی هستیم.

۹- ما کارگران سرکوب و کارشکنی و عدم به رسمیت شناختن حقوق سندیکاهای کارگری و تشکل های مستقل کارگری را محکوم کرده و خواستار تشکیل سندیکاها و تشکل های مستقل کارگری و رعایت حقوق بنیادین کار، به ویژه مقاوله نامه های ۸۷ و ۹۸ سازمان بین المللی کار دایر بر "آزادی ایجاد تشکل های مستقل" و "عقد قراردادهای دستجمعی" هستیم. و دادخواهی و شکایت کارگران را در این باره به نهادهای و سازمان های بین المللی حق مسلم تمامی کارگران می دانیم.

۱۰- برخورداری از حق ایجاد تشکل های مستقل کارگری و حق اعتراض، اعتصاب، تجمع، تحصن، راهپیمایی و حق آزادی بیان و نشر ... امروزه جزء حقوق اولیه و انکارناپذیر کارگران و همه ی آحاد مردم در سرتاسر دنیاست. ما کارگران خواهان برخورداری از تمامی این حقوق و مطالبات بوده و آن ها را در ردیف حقوق مسلم و خدشه ناپذیر خود می دانیم.

۱۱- ما خواهان پایان دادن به برخوردهای امنیتی و قطع فوری و بدون قید و شرط هر گونه اعمال فشار، پرونده سازی و صدور احکام قضایی علیه کارگران و فعالان کارگری، مدنی و اجتماعی و به طور مشخص منع تعقیب، تهدید، احضارهای مکرر، بازداشت و زندانی کردن این کارگران و فعالین از جمله اعضای سندیکای کارگران شرکت واحد، سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه، سندیکای کارگران ساختمانی و نقاش استان البرز، کارگران معادن بافق، دورود، خاتون آباد و کارگران پتروشیمی و عسلویه و ... تحت عناوین و بهانه هایی چون «تبلیغ علیه نظام»، «اقدام علیه امنیت ملی»، «تجمع به قصد تبانی» و ... می باشیم. ما همچنین خواهان آزادی فوری و بدون قید و شرط همه کارگران، فعالان کارگری و معلمان زندانی از جمله بهنام ابراهیم زاده، محمد جراحی، جعفر عظیم زاده، رسول بداغی، اسماعیل عیدی، محمود بهشتی لنگرودی، علی اکبر باغانی و فرزاد مرادی نیا و منع تعقیب و لغو احکام صادره علیه ابراهیم مددی، رضا شهابی، داود رضوی، واله زمانی، علی نجاتی، محمود صالحی، عثمان اسماعیلی، جمال میناشیری، هادی تنومند، قاسم و ابراهیم مصطفی پور و محمد کریمی، جلیل محمدی و دیگر کارگران هستیم.

۱۲- ما کارگران، نه تنها تشکل های دست ساز و همسو با دولت و کارفرما همچون خانه کارگر، شوراهای اسلامی کار و انجمن های صنفی را نمایندگان واقعی کارگران ایران نمی دانیم بلکه به رسمیت شناختن این تشکل ها همچون خانه کارگر (شوراهای اسلامی کار) در WFTU و تلاش برای عضو کردن تشکل غیر کارگری موسوم به "مجمع عالی نمایندگان کارگران ایران"، در ITUC را محکوم نموده و به عضویت در آوردن این قبیل تشکل های دست ساز و فرمایشی در این نهادها را به منزله باز کردن راه برای سرکوب هر چه بیشتر سندیکاها و تشکل های مستقل کارگری در ایران محسوب می کنیم.

۱۳- پدیده کار کودک به شکل غیر قابل تصویری در حال افزایش و گسترش است. کار کودکان باید ممنوع اعلام گردد و هر طرحی برای رسمیت بخشیدن به این پدیده نامیمون، تحت هر عنوان و بهانه ای می بایست ملغا شده و محکوم گردد. همه ی کودکان مطابق منشور بین المللی حقوق کودک باید جدا از موقعیت اقتصادی و اجتماعی والدین و نوع جنسیت و وابستگی های ملی، نژادی، مذهبی و ... از امکانات تحصیلی و آموزشی، رفاهی و بهداشتی رایگان و برابر برخوردار باشند.

۱۴- ما خواهان رفع هر گونه تبعیض و بی عدالتی نسبت به کارگران مهاجر به ویژه کارگران افغان در ایران و نیز سایر کارگران مهاجر در سراسر جهان می باشیم.

۱۵- ما به همراه عموم کارگران ایران و جهان سیاست های جنگ افروزان و تجاوز کارانه علیه کشورها را محکوم کرده و خواهان برقراری صلح و امنیت در منطقه و جهان و دفاع از منافع عمومی و آزادی و رفاه و پیشرفت مردم ایران و منطقه و جهان هستیم.

۱۶- همه کارگران، معلمان و پرستاران که به خاطر احقاق حقوق و مطالبات خود از کار اخراج یا بازداشت و یا زندانی شده اند باید بدون قید و شرط و با احراز شرایط قبلی کار، همراه با خسارت ایام اخراج و زندان به کار سابق خود باز گردند.

۱۷- اول ماه مه، روز جهانی کارگر باید تعطیل رسمی اعلام شده و در تقویم رسمی کشور گنجانده شود. ما خواهان لغو هرگونه محدودیت در برگزاری مراسم این روز جهانی هستیم.

**کارگر متفرق هیچ چیز، کارگر متحد همه چیز!
کارگران جهان متحد شوید!**

اردیبهشت ۱۳۹۵

نامه های زندان

مجید نفیسی

یکی از عرصه های کار در خارج از کشور ادبیات زندان است. امروزه در میان ایرانیان مهاجر، شمار انبوهی هستند که مدتی از عمر خود را در زندانهای شاه و ولی فقیه گذرانده اند و اکنون در مهاجرت این فرصت را یافته اند که به دور از محیط اختناق داخل ایران به بازشکافی دوران اسارت خود پردازند

و از این رهگذر نه تنها گوشه هایی از تاریخ زندگی سیاسی ایران معاصر را روشن سازند، بلکه همچنین نشان دهند که زندانیان سیاسی، علیرغم وجود شکنجه و اعدام، مانند هر گروه اجتماعی دیگر، خالق یک فرهنگ هستند؛ فرهنگی که در آن در کنار افسردگی و ترس از مرگ، شادی و شیطنت، و در برابر دستگاه مغزشویی زندانبان، شور آفرینندگی هنری و ادبی زندانی به چشم می خورد. متأسفانه، آنچه تاکنون (۱۹۹۵) در این زمینه منتشر شده غالباً جنبه ی صرفاً سیاسی داشته و در بهترین حالت خود از شرح خاطرات فراتر نرفته است. البته سرگذشت زندان باید چون سندی برای افشا و مبارزه با نظام اختناق و سرکوب به کار رود، منتها این کار نباید به قیمت فراموش کردن جنبه های دیگر زندگی زندانی سیاسی تمام شود. آیا تا به حال چند نمایشگاه هنری از آثاری که زندانیان سیاسی ما با کار بر روی هسته های خرما و شفتالو و شیشه و سنگ و خمیر نان و یا گلدوزی روی پارچه آفریده اند، تشکیل شده است؟ چند شعر و داستان و نمایش آفریده در زندان در دست داریم، و چه تعداد از نامه ها و وصیت نامه ها و گزارش دستنوشته ها و نقوش یادگاری بر دیوارهای زندان

تاکنون منتشر شده است؟ مقاومت زندانی فقط در اتاق شکنجه و بازجویی و صحنه ی دادگاه و میدان تیر خودنمایی نمی کند، بلکه همچنین خود را در گلکاری باغچه های زندان، در ریزه کاری های روی سنگ و استخوان و هسته نشان می دهد.

در زیر پس از بررسی کوتاهی از سابقه ی نامه در ادبیات جهانی، به هیجده نامه از یک زندانی سیاسی برخورد می شود. او طی سالهای ۶۲ تا ۶۷، شانزده نامه اولی را از زندان اوین خطاب به مادر و خواهر و همسرش به بیرون از زندان فرستاده است. نویسنده نامه ها در جریان قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ تیرباران شد. در پایان این نوشته، با اجازه صاحب فعلی نامه ها، سه نمونه از آنها را بدون کوچکترین تغییری چاپ می کنم و امیدوارم که این کار مشوق دیگران در کار چاپ و ارزیابی ادبیات زندان گردد.

نامه، به عنوان یکی از انواع ادبی

ارزش نامه را به دلیل جنبه ی شخصی آن نباید دست کم گرفت. نامه های رهبران جنبش های سیاسی و مذهبی حتی گاهی به کتابهای مقدس یا مراجع راه یافته است، مثلا در این زمینه می توان به نامه های پولس به رسولان در انجیل یا مراسلات حضرت علی در "نهج البلاغه" اشاره کرد، و یا از مجموعه ی نامه های عین القضات همدانی و مارکس و انگلس و روزا لوگزامبورگ نام برد. استفاده از نامه در آثار ادبی نیز سابقه ای طولانی دارد و به عنوان مثال می توان از ده نامه ی رامین به ویس در منظومه ی "ویس و رامین" گرگانی، نامه های خسرو و شیرین در منظومه ی "خسرو شیرین" نظامی و همچنین "اخوانیات" ملک الشعرا بهار اشاره کرد. در قرن هیجدهم و نوزدهم، تحت تاثیر مکتب رمانتیسزم که به احساسات شخصی اهمیت فراوان می دهد، نوشتن رمان هایی که قسما یا تماما از مجموعه ای نامه تشکیل شده رواج یافت؛ مثل "غرور و تعصب" اثر جین آستین، "بابا لنگ دراز" نوشته ی جین وبستر و "روابط خطرناک" اثر لاکلو. در ایران نیز می توان به دو اثر "نامه ها"ی بزرگ علوی و "از آن سوی دیوار" به آذین اشاره کرد.

نامه معمولا متنی است که از طرف فردی (توسط خود او یا از طرف او به وسیله شخص نامه نویس) به شخص دیگری فرستاده می شود و غالبا مشتمل بر عنوان گیرنده ... خوشامدگویی ... مقدمه و سپس متن اصلی و در آخر، پایانه ... بدرودگویی ... امضا و احیانا بعدالتحریر و تاریخ نامه در پایین یا بالای متن می باشد.

برای نوع نامه می توان سه ویژگی قائل شد: یکم - زمینه نوشتن نامه که از وجود جدایی مکانی و زمانی بین نویسنده ی نامه و گیرنده آن حکایت می کند، و از نامه خواسته می شود که این مشکل را پر کند و به جدایی بین طرفین به نوعی خاتمه دهد.

دوم ، محتوای شخصی نامه: معمولا در نامه به مسائلی اشاره می شود که کاملا جنبه ی شخصی دارد و ممکن است به استثنای فرستنده و گیرنده ی آن برای دیگران قابل درک نباشد، به عنوان نمونه کسانی که نویسنده به آنها سلام می رساند یا از احوال آنها جویا می شود، و مهمتر از آن موضوعات خصوصی، یعنی مطالبی که فقط دو طرف از آن باخبر هستند.

سوم، سبک شخصی نامه: از آنجا که نامه یک سند غیررسمی است معمولا از نویسنده انتظار نمی رود که فکر خود را به صورت منظم، آنچنان که در قوالب رسمی مقاله و کتاب وجود دارد منعکس سازد و وجود قطع و وصل و حاشیه روی و بی توجهی به دستور زبان از خصوصیات نامه است. به عنوان مثال در نامه های تحت بررسی ما می توان تاثیر زبان ترکی را گاهی احساس کرد.

نامه به عنوان یک اثر ادبی به داستان نویس و شاعر فرصت خوبی می دهد تا به درون روابط قهرمانان نفوذ کند و از مجرد به مشخص و از عمومی به شخصی گریز زند.

خصوصیات نامه در زندان

نوشتن نامه به افراد درجه اول خانواده، مثل همسر، پدر، مادر، خواهر، برادر که خود زندانی هستند یا در خارج از زندان به سر می برند حقی است که مکررا از جانب رژیم های سابق و حاضر زیر پا گذاشته شده و تحت تاثیر شرایط بیرونی و درونی زندان دستخوش تغییر بوده است. مثلا می توان این تغییر را در لحن و محتوای نامه های تحت بررسی در طول سالهای مختلف مشاهده کرد. در نامه ای که در سال ۶۲ نوشته شده مطلقا اشاره ای به مسائل غیر روزمره نمی شود، حال اینکه در برخی از نامه های سال ۶۷ میزان جسارت نویسنده در بیان نظرات خود شگفتی می آفریند. در طول این سالها، جنگ بین ایران و عراق، اختلافات جناح های مختلف هیات حاکمه و از همه مهمتر سیاست نرمش خواهی که از سوی گروه منتظری تعقیب می شد در وضع اداره ی زندان و از جمله نامه نویسی زندانیان تأثیر داشت. ولی به طور کلی طول یک نامه نمی توانست از پنج سطر در یک دوره و از هفت سطر در

دوره ی دیگر تجاوز کند و اگر مسئول مراسلات زندان در آن نشانه ای از پوشیده نگاری می دید از فرستادن آن خودداری می کرد. زندانی چنانچه فرم نامه را در دست داشت می توانست علی العموم در هر زمان که می خواست نامه اش را بنویسد، ولی مامور جمع آوری مراسلات فقط در موعد معین به بند می آمد. نامه های رسیده معمولاً توسط زندانیان دیگر بدون اطلاع گیرنده آن خوانده نمی شد، ولی گاهی پیش می آمد که به دلیل روحیه ی نفی حقوق فردی و تقدیس روحیه ی گروهی حتی قبل از حضور شخص گیرنده، نامه ی او میان زندانیان دیگر دست به دست می گشت و درباره ی مطالب آن اظهارنظر می شد.

در زیر با در نظر گرفتن نامه های تحت بررسی به توضیح برخی از خصوصیات نامه های زندان می پردازم.

ایجاز

ایجاز یا بیان فشرده یکی از ویژگیهای مهم شعر است و جالب اینجاست که زندانی با توجه به محدودیتی که زندانیان برای طول نامه قائل است مجبور است که از همین شگرد شاعرانه استفاده کند و مفاهیم خود را در قوالبی کوتاه بگنجاند. این کار مستلزم مدتها وقت و آمادگی ذهنی است، ولی نتیجه ی کار می تواند متنی باشد که مانند کلمات قصار، کوتاه و پرمغز گردد. مثلاً در نامه ی دوم می خوانیم: "باید بی هم، با هم بودن را بیاموزیم." این عبارت نه تنها از لحاظ معنا عمیق و موجز است، بلکه از لحاظ شکل نیز خوش آهنگ و شاعرانه می باشد.

رمزوارگی

نویسنده ما یک زندانی مقاوم یا به اصطلاح رایج زندان "سر موضع" بود و از این رو می کوشید تا با استفاده از یک سبک رمزواره، اندیشه های ممنوع خود را به همسرش منتقل سازد و امید به آینده و شوق به حرکت را در خود نشان دهد. در نتیجه در نامه های او ما با سبکی روبرو هستیم که یادآور سمبولیسم سیاسی رایج در شعر نو بین سالهای ۱۳۳۲-۵۷ می باشد؛ هنگامی که شاعر برای فرار از سانسور، پیام اجتماعی خود را در قالب تصاویری رمزواره چون مبارزه ی روز با شب یا بهار با زمستان بیان می کرد. مثلاً اشاره ی زندانی ما در نامه ی دوم به "نوزادان آینده" مسلماً نشانه ی امید بستن او به افراد یا هسته های سیاسی است که در آن زمان از سازمانهای چپ در بیرون و درون زندان جدا شده و می خواستند با مطالعه ی دوباره

تئوری مارکسیستی و تعمق بر آنچه در جامعه ی انقلاب زده ایران گذشت، به راههای جدید دست یابند. در نامه ی شانزدهم به پرواز "کبوتر اندیشه" اشاره می کند و از طریق آن می خواهد بلندپروازی و اراده گرایی را مورد انتقاد قرار دهد. در نامه ی هفتم با توجه به سالگرد ازدواجشان در روز ۲۹ اسفند از رمزواره ی رسیدن بهار و رخت بر بستن زمستان استفاده می کند و احساس عاشقانه ی خود را به همسرش با مبارزه نو علیه کهنه در صحنه ی اجتماع پیوند می دهد. در نامه ی هفدهم که به مناسبت زادروز همسرش در شب یلدا خطاب به مادر او نوشته، از سمبولیسم مزدیسنائی چنین بهره می گیرد:

"هر سال چنین شبی سعی می دارم شب سرد و طولانی پاییزی را تصور کنم که باد سرد زمستانی دیوانه وار شلاق بر پیکر طبیعت می کوبد و سیاهی شب می خواهد مذبحخانه مانع از صبح گردد، اما فارغ از همه ی اینها مادرانی در تب زایمان می سوزند و قهرمانانه شب سختی را متحمل می شوند. بالاخره صبح با تمام زیباییش فرا می رسد و شب رخت برمی بندد، باد فرو می نشیند، مادران پیروزمندانه آرام می گیرند و فرزندانی پای بر عرصه ی وجود می گذارند."

آنگاه نویسنده همسرش را به "گل نرگسی" تشبیه می کند که برای او باری توأمان شخصی و اجتماعی دارد - نخست از آن جهت که در دوره ی پیش از اسارت، نویسنده همیشه زیبایی و در عین حال دوام پذیری گل نرگس را در وجود همسرش می دیده و گاهی او را به این نام می خوانده است، و دیگر آن که گل نرگس در اواخر زمستان سبز می شود و همراه با نوروز بهاری در دستهای گل فروشان دوره گرد به شهر می آید تا پیام آور شادی گردد، همچنان که همسر او در طولانی ترین شب سال به دنیا آمده، اما برای او و خانواده اش پیام آور رویش و امید بوده است:

"و تو مادرم، همان روز گل نرگسی را بر پهلوی خود می بینی که چون صبح روشن و بسان برفهای قله ها پاک که با تابش آفتاب بهاران و همراه با جویباران زلال در دل اجتماع جاری می شود. تولد... بر همه مان مبارک باد!"

شاید پیچیده تر از همه اشاره ای است که نویسنده در نامه ی نهم به علاقه ی همسرش به ابر و بهمن دارد و اگر خواننده نداند که منظور او انقلاب "بهمن" ۱۳۵۷ بوده، مسلماً پی به کنایه ی ظریف او نخواهد برد.

نقش بندگسلانه ی طبیعت

طبیعت در این نامه ها نقشی بندگسلانه و اسارت ستیز دارد. ماه و ابر و پرندگان مهاجر در آسمان نه فقط پیام آور آزادی و گسستن از بند هستند، بلکه به علاوه می توانند نقطه ی تلاقی و اشتراک دو دلداده ی در بند را فراهم آورند. زندانی ما و همسرش هر دو در دو بند متفاوت از یک زندان واحد زندانی بودند و اگر هر دو در یک شب به ماه می نگرستند می توانستند فراتر از میله های بند یکدیگر را ملاقات کنند و با یکدیگر به گفت و گو بنشینند. این احساس را به خوبی می توان در نامه ی نهم مشاهده کرد. به علاوه، من خود نیز آن را از زبان مادر و خواهرم شنیده ام: در زمانی که مادرم هنوز از خبر تیرباران برادرم سعید یقین نداشت و او را زنده می انگاشت در شعری که برای او سروده بود از ماه می خواست تا نقطه ی عطف نگاههای آن دو باشد. خواهرم نوشین و همسرش حسین نیز پیش از دستگیری با یکدیگر قرار گذاشته بودند که در صورت هجران همیشه در ساعت نه شب به ماه بنگرند و بدین ترتیب به یکدیگر وصل شوند. تصور می کنم که نوشین تا سالها پس از تیرباران حسین این کار را ادامه می داد.

نگاه باستان شناس

زندانبان می کوشد تا علاوه بر شیوه های سرکوب و شکنجه از طریق برنامه های ایدئولوژیک به مغزشویی زندانی بنشیند و با پاک کردن حافظه اش برای او هویتی تازه بترشد.

زندانی برای مقابله با این تلقینات معمولاً به قوای حافظه و تخیل خود، چنگ می زند. او چون باستان شناسی که در زیر خوارها خاک، تکه سفالی می یابد و مجبور است برای بازسازی تمدن خالق آن اثر به قدرت حافظه و تخیل خود روی آورد، به همان سیاق با دیدن هر شئی به حفاری باستان شناسانه دست می زند و در پشت آن به بازسازی و کشف سرزمین خاطره و رویا می نشیند. نمونه ی خوب آن را می توان در نامه ی هشتم یافت. وقتی که نویسنده برای مدتی به بندی منتقل شده که سابقاً همسرش در آن زندانی بوده و او دیوانه وار به میله های پنجره می آویزد و می کوشد تا از درون چشمهای همسرش به آسمان بنگرد و با یاری گرفتن از اشیاء بی جانی که زمانی در معرض دست و نگاه او بوده اند به بازسازی وجود او بپردازد. در نامه ی هفتم، او خود را در یک "ملاقات خیالی" بین همسر و پدر و مادر وی در محل ملاقات زندان مجسم می نماید و مدتها با تصور حالت ها و گفت و گوهای

دو روز بعد خبر تیرباران او را تلفنی شنیدم تعجب نکردم. دیوارهای زندان نمی توانست قلب های ما را از یکدیگر جدا کند.

نیروی عشق

آنچه در این نامه ها بخصوص آدمی را تکان می دهد، جسارت نویسنده در بیان عشق خود نسبت به همسرش می باشد. همسر او نیز مثل خودش فردی مبارز و مقاوم بود و ناگزیر عشق فردی این دو یار نسبت به یکدیگر، بر ایستادگی روانی و مقاومت آنها در مقابل فشار زندانبان می افزود. با این همه، این عشق بالنده از جانب برخی از زندانیان، خشک مغزانه مورد نقد قرار می گرفت و از این که نویسنده ما در نامه هایش از چشمان زیبای همسرش می گفت یا عشق به او را نیروی محرک زندگی خود می دانست شکایت می شد و این کار نشانه ی بی حرمتی به آرمان تلقی می گردید. وی در نامه ی پنجم به روشنی به این موضوع اشاره می کند:

“شاید برای خیلی ها این مسئله قابل درک نباشد که چطور در این شرایطی که مردم وقت و بی وقت با صدای انفجار سراسیمه و وحشت زده در ویرانه های باقی مانده از بمباران ها به دنبال عزیزانشان می گردند و هزاران صحنه های دلخراش از بمباران مدارس و کارخانه و غیره ... آن موقع تو این چنین نگران گل نرگسی، کلمه ای، جمله ای پیدا نمی کنم که مسئله را توضیح دهد، که بگویم این نرگس، گل وجودم، تمام عمرم و ... است. ولی زندگی من کمترین چیز در مقابل شکوفایی این گل است... چطور می توانم نگران نباشم؟”

زندانی ما برای دفاع از عشق خود جمله ای نمی یابد ولی روشن است که صرف بیان این عشق بهترین سند برائت آن است.

برای اذهان خشک، فردیت وجود ندارد. ابراز عشق دو دل داده به یکدیگر به منزله ی فردگرایی بورژوازی محکوم می گردد. بیهوده نیست که این وصف عاشقانه که نویسنده از اولین ملاقات خود با همسرش در زندان به دست داده، به یکسان مورد نکوهش زندانیان متعصب و زندانبانان قرار گیرد: “نشاط جانبخشی از یک لحظه دیدار غیرمنتظره و گیج و منگ و ناراحت از این که این لحظه چقدر سریع گذشت و حتی نفهمیدم چی گفتم و چی شنیدم، اما روی گشاده ات و لغزش نگاه گرم بر وجودم، در آن لحظه، نشان از عشق پاک و بی آلاشت می نمود، و بیان خنده ای بود که به تمام سختی ها می زنی و ترجمان دردها و دوری هایی ست که می کشی. و این برای من عجیب نبود، که تو همیشه

این چنین بودی." (از نامه ی هفتم)

پاسداران بخصوص در بند زنان کلمات یا عباراتی عاشقانه را از نامه ی زندانی گرفته و گاه و بیگاه با تکرار آن به تمسخر زندانی می پرداختند و او را متهم به فساد اخلاقی می کردند. البته برای رژیم که همه چیز را از زاویه ی تنگ شرع می نگرد و زن را تنها زیر حجاب می پسندد، طبیعی است که جایی برای بیان احساسات عاشقانه وجود نداشته باشد.

با وجود این که سالهاست از نوشتن این نامه ها می گذرد، ما هنوز هم گرمای شور عاشقانه ی این دو دل داده را حس می کنیم. این عشق به آنها نه تنها اجازه می دهد که در مقابل رژیم مذهبی حاکم بایستند، بلکه هم چنین به آنها فرصت می دهد تا خود را از خطر بی اعتنائی به نقش فردیت که در آن زمان گریبانگیر جنبش چپ بود، در امان نگه دارند.

نقش محوری نامه در زندان

فلسفه ی ایجاد زندان بر بنیان جدایی زندانی از جهان بیرون پایه گذاری شده و از این رو نامه به عنوان وسیله ی ارتباطی زندانی نقش محوری می یابد و به صورت مشغله ی اصلی ذهنی او درمی آید، و همه ی فعالیتهای دیگر را تحت الشعاع خود قرار می دهد. زندانی سیاسی از طریق نامه نه تنها می تواند در سازماندهی مبارزه ی زندانیان در بندها و زندانهای دیگر دخالت کند و بین دنیای داخل و خارج از محبس هماهنگی به وجود آورد، بلکه همچنین نامه برای او چون دفترچه ی یادداشت اندیشه ها، وسیله ی تداوم زندگی دو همسر جدا از هم و حتی گاهی آئینه ی ذوق ادبی زندانی عمل می کند و ذهن او را، چه هنگامی که در انتظار رسیدن نامه روزشماری می کند و چه وقتی که برای تهیه و نوشتن نامه ی خود نیرو میگذارد، پر می کند. در این زمینه می توان به عبارات مختصری اشاره کرد که همسر زندانی ما پس از دریافت نامه های شوهرش در ذیل آنها نوشته و اثرات فوری نامه بر خود و اوضاع و احوال محیط بند را در آن لحظه ذکر کرده است: "چه دل تنگی!" یا "پس از رختشویی، خستگیم را در برد" و "برای کشیدن جنس به فروشگاه می رفتم" و مانند آن. این یادداشتها به ما اجازه می دهد که در شرایط عدم دسترسی به نامه های متقابل همسر زندانی ما به او، لااقل به تاثیرات مستقیم نامه های فرستنده بر گیرنده پی ببریم، و بدین طریق به اهمیت نقش نامه در زندگی آشنا شویم.

در یک کلام، نامه که در زندگی بیرون از زندان تنها چون یک وسیله مبادله ی اطلاعات، افکار و احساسات بین افراد عمل می نماید، در داخل زندان نقش محوری می یابد و به صورت مهمترین وسیله ی ارتباطات زندانی با جهان خارج از بند و عامل پیوند او با گذشته، حال و آینده ی خود و دیگران درمی آید.

سپتامبر ۹۵

پیوست ها

نامه ی سوم

۱۶/۱۰/۶۵

... جان ... عزیزترینم

سلام! پریشب دریافت چهارمین نامه ات که چند روز پس از روز تولدت نوشته بودی و هنوز من در حال و هوای آن روز بودم، خاطرات و آرزوهای شیرینی را در ذهن من زنده کرد. امروزها، روز تولد تو بیش از هر چیزی مرا در خود فرو برده. به تو، به تولدت، به شور و شوقی که هنگام صحبت از تولد و زایش از خود نشان می دادی فکر می کردم، و به یاد می آوردم تولد نوزادانی را که چندی قبل از دستگیری شاهدش بودیم و چقدر دلم می خواست بتوانم شرایطی فراهم کنم که تو با تمام علاقه ات در تربیت و پرورش آنها بکوشی، و می دانم که چه مادر خوبی می توانستی باشی، بودی و هستی، و من سعی می کنم مجسم کنم و بفهمم که آن نوزادان تا چه حد رشد کرده اند. حتما پس از سه چهار سال، دیگر راه افتاده اند، حرف می زنند، می خندند، می گریند، راه می روند و در دل اجتماع جاری می شوند. مریضی هایت چگونه؟ فکر می کنم با توجه به ناراحتی های اخیر، تشدید شده باشند. از این جهت خیلی نگرانم، چقدر راحت بودم اگر تمام دردهایت را من داشتم، و تو آنی آسوده می بودی. سلام گرمم را به مادرم... خانم و آقا جان برسان و از روی ماه ... ببوس. به تمام دوستان و فامیل سلام دارم.

همسرت ...

آتش عشقمان هر چه بیشتر و شعله ورتر باد

یادداشت گیرنده: سه شنبه ۲۰/۱۰/۶۵ ساعت ۵ به دستم رسید. خیلی دلم گرفته بود.

... جان همسر خوبم

روزت خوش، در طول این چهار ماهی که از امسال می گذرد هنوز نامه ای از تو نداشته ام. نمی دانم این نامه به دستت خواهد رسید یا نه. به هر حال به بهانه ی نامه ساعتها زندگی مشترکمان را مرور می کنم. از اولین روز دیدارمان در آن روز آفتابی کنار منبع آب توی خیابان آذربایجان تا دیدار "ملاقات" گونه مان در اسفند ماه پارسال، لحظه به لحظه هایش از ذهنم می گذرد؛ آن چنان که نگاه گرم و صدای زیبایت را به جان حس می کنم و یاد مریضی هایت تنم را می لرزاند. تنها با یاد روحیه ی شادت و عشق سرشارت به دشتهای سرسبز و زیبا جانم آرام می گیرد. حدود هفده روز است که به بند جدید منتقل شده ایم، بندی که مدتی مأوای ... ام بود. بندی که تو روزگارانی را آنجا گذراندی. وقتی که یادت بی تابم می کند به اتاق ۲ پناه می برم، به نرده ها چنگ می زنم، به تپه ها و آسمان و ابرها و به هر آنچه که فکر می کنم تو از لای نرده ها چشم می دوختی و در افکارت غرق می شدی خیره می شوم و سعی دارم که به افکارت راه یابم. دشتهای مهربان و فداکارت را بر قلبم می فشارم. سلام و ارادت قلبم را به آقا و مامان برسان به هر طریقی از وضعیت جسمیت مرا باخبر کن. قلبم با نفسهای تو می تپد.

همسرت ...

۳۲۵ بند ۲ بالا

یادداشت گیرنده: یکشنبه ۴/۵/۶۶ ساعت ده و نیم صبح رسید. بند ۲... ۳۲۵ سابق

نامه ی نهم

۷/۶/۶۶

عزیز جانم... خوبم

آخرین نامه ای که از تو داشتم آخرین روزهای سال گذشته بود. از آن به بعد کوچکترین خبری از تو ندارم و می دانی که چقدر برایم طاقت فرساست و می دانم که برای تو هم چنین است. وقتی از موعد مقرر رسیدن نامه ات می گذرد و من در انتظار نامه می مانم یارای هر کاری را از دست می دهم و آن وقت به ماه پناه می برم، و شبها از لای نرده های پنجره به آن چشم می دوزم تا از این طریق، نگاه خنده

ناکت را احساس کنم، چرا که می دانم تو ابرها را تماشا می کنی، به باران و برف و بهمن عشق می ورزی، با نگاههای گرم ماه را خرسند می سازی، و آنگاه من می توانم گل نرگسی را در چهره ی برافروخته ماه ببینم. ولی باز جانم آرام نمی گیرد. فکر می کنم که کجا می توانم باز یابمت. به نامه هایت پناه می برم، و بارها می خوانمشان. آخر سر می بینم که باید به دلم و جانم برگردم که تو در دلم جای داری و ندایت را به گوش دل می شنوم: "تا زمانی که قصه ی سود و زیان مانع وصل است باید که رنج و تعب عشق را به جان خرید." جانم آرام می گیرد و در تنهایی با تو به گفت و گو می نشینم که صحبت با تو برایم مایه ی زندگی است و افسوس می خورم که از لحظه لحظه های آن یک سال بهار زندگیمان برای صحبت با تو استفاده نکردم و گذاشتم که زمان بگذرد. سخت نگران سلامتی هستم. چند روز پیش در خواب به حال تشنج دیدمت. کاش می توانستم تمام دردهایت را به جان بخرم. آن وقت چقدر آسوده می بودم. به تمام عزیزانم سلام گرم دارم. یاد نگاه هایت همواره سرشارم می کند.

همسرت ...

سالن ۲، اتاق ۶۶

دموکراسی در عمل

ملاحظه ای در باره رای دادگاه برآیویک در اسلو

کا مران صادقی

چند روز پیش دادگاهی در اسلو، پایتخت نروژ به شکایت آندرس برینگ برایویک از شرایط زندانی که در آن بسر می برد، رسیدگی کرد و بخشا به نفع او رای داد.

برایویک دارای افکاری به غایت ارتجاعی و فاشیستی است. او در سال ۲۰۱۱ در یک روز ۷۷ نفر را که اکثر آنان از جوانان حزب سوسیال دموکرات نروژ بودند، در یک اردوگاه تابستانی به قتل رساند. پس از دستگیری و محاکمه به ۲۱ سال محکوم شد. حال نزدیک به پنج سال است

که در یک سلول انفرادی زندانی است.

وسعت سلول برآیویک ۳۱ متر مربع است و از امکاناتی برای کار و ورزش برخوردار است. سلول دارای تله ویزیون و یک دستگاه بازیهای کامپیوتری می باشد. تماس برآیویک با دنیای خارج محدود است و نامه های او کنترل می شود.

با این وجود، کسی که با سببیت و شقاوتی کم نظیر ده ها انسان را به قتل رسانده، به خاطر پایمال شدن حقوق انسانی خود در زندان، به طور عمده به خاطر بودن در سلول انفرادی و در انزوا قرار داشتن، به دادگاه شکایت می کند.

نکته ای که مرا بر آن داشت تا این یادداشت کوتاه را بنویسم، حکم دادگاه مربوطه در رابطه با این شکایت است. دادگاه برآیویک را محق می داند و تائید می کند که "شرایط زندان آندرس برینگ برآیویک ماده ۳ کنوانسیون حقوق بشر را زیر پا می گذارد". و تاکید می کند که "ممنوع بودن رفتار غیر انسانی و تحقیر آمیز یک ارزش پایه ای در یک جامعه دموکراتیک است. این ارزش تحت هر شرایطی - در برخورد به تروریست ها و قاتل ها هم - معتبر است".

این حکم گرچه برای بازماندگان انسان هائی که بدست برآیویک به قتل رسیده اند، دردآور و شوکه کننده است، اما بر یک اصل دموکراتیک انگشت می گذارد و آن "حقوق برابر و سلب ناپذیر" هم انسان ها است. حقوق بشر برای انسانی با مشخصات برآیویک هم معتبر است و او حق دارد به آن ها استناد کند و از آن ها بهره مند گردد.

برآیویک یک جنایتکار است و غیر انسانی ترین افکار و اعمال را در پرونده خود دارد. او زخم عمیقی بر پیکر جامعه وارد کرده است. اما رفتار جامعه دموکراتیک نسبت به او از جنس دیگری است، ملهم از احترام به حقوق بشر است، قانونمند است، انسانی است.

جوامع استبدادی و به ویژه آنهائی که مانند میهن ما در چنبر استبداد دینی اسیرند، از موهبت برخورداری از چنین منطقی و نفس کشیدن در فضای بدون تبعیض، محرومند. تلاش برای شکستن سد این استبداد و حاکم شدن منطق دموکراسی و حقوق بشر، وظیفه تاریخی روشنفکران و آزادی خواهان این جوامع است.

ستایش: قربانی کودک آزاری، خشونت جنسیتی، فقر و نژادپرستی

بررسی قتل ستایش قریشی در گفتگو با مهرداد درویش پور - هفته نام شهروند

قتل ستایش قریشی، دختر شش ساله ی افغان تبار ساکن منطقه خیرآباد ورامین توسط یک نوجوان هفده ساله نخستین بار در رسانه های اجتماعی بازتاب گسترده پیدا کرد و در نهایت رسانه های داخل کشور را پس از روزها به عکس العمل و انتشار خبر واداشت.

آن هم در حالیکه حتی رسانه های سوئدی به بازتاب این حادثه فاجعه بار پرداختند و آن را با عنوان قتل و تجاوز به یک دختر شش ساله منعکس کردند. در همین حال، گروهی از فعالان اجتماعی در یک اعلام عمومی خواستار تجمع مقابل سفارت افغانستان شدند تا با روشن کردن شمع برای "دختر افغانستان و ایران" به اظهار همدردی با خانواده قربانی و نارضایتی از بروز چنین حوادثی بپردازند. اما چه چیز قتل ستایش را از هزاران فاجعه مشابه دیگر در ایران متفاوت می سازد؟ اگر این حادثه را به صورت یک مجموعه و کلیت شامل "تجاوز، قتل، عکس العمل پلیس، بازتاب رسانه ای، واکنش افکار عمومی" در نظر بگیریم، با چه رویکردی می توان به تحلیل این کلیت پرداخت؟

در گفتگویی که با مهرداد درویش پور، جامعه شناس و استاد دانشگاه ملاردالن سوئد داشته ایم تلاش شده به این پرسش ها و بررسی جامعه شناسانه قتل ستایش قریشی پرداخته شود.

حادثه قتل ستایش یکی از هزاران فجایی است که در متن جامعه ایران علیه کودکان رخ می دهد. اما چه چیزی آن را از بقیه حوادث مشابه برجسته و متفاوت می سازد؟

گاهی یک حادثه درعریان ساختن آسیب ها و ناهنجاری های اجتماعی یک جامعه خصلت نمادین پیدا می کند و باعث می شود زخم های آن جامعه سرباز کنند. در حادثه قتل ستایش هم صرف نظر از تراژیک بودن ربوده

شدن و قتل یک دختر شش ساله توسط یک پسر ۱۷ ساله ، از همان آغاز ردپای دشواری ها و نابرابری های ساختاری در جامعه ایران را می بینیم. نخست اینکه یک کودک دختر شش ساله توسط یک پسر نوجوان ربوده شده، به گفته رسانه ها مورد تجاوز قرار گرفته و به قتل می رسد. یعنی خشونت جنسی در جامعه ایران در خشن ترین شکل ممکن خود بازتاب پیدا می کند و بازتاب این ماجرا با توجه به اینکه این قربانی زن محسوب می شود نه فقط از زاویه کودک آزاری و بی پناهی کودکان از منظر خشونت جنسیتی نیز قابل بررسی است. یعنی موضوع از این منظر هم اهمیت دارد که چگونه کودکان دختر حتی از پایین ترین سنین ممکن است به سادیستی ترین شکل به او بژه جنسی مردان و پسران تبدیل شوند. یعنی کودکان دختر چقدر می توانند در معرض چشم بیمار یک جامعه مردسالار قرار بگیرند که نه فقط به نفس کودک بودن بلکه به خاطر دختر بودن نیز بیشتر با تهدید ربوده شدن، تجاوز و قتل روبرو شوند. این حادثه تلنگری است به ذهنیت جامعه ای که خشونت مردانه در آن روز به روز شدت یافته و به آسانی می تواند قربانی تازه ای گیرد. شدت خشونت، کودک و دختر بودن قربانی به اندازه کافی می تواند افکار عمومی را جریحه دار کند به خصوص که این قتل با خشونت جنسی و تجاوز هم گره خورده. از طرف دیگر، این حادثه یادآور اوج ناامنی در آن جامعه است؛ بچه ای فقط از خانه می رود بیرون تا بستنی بخرد و با تجاوز و قتل روبرو می شود. دیگر ساده تر از این نمی توان در متن یک زندگی روزمره ناامنی این گونه سهمگین را تجربه کرد.

کودکان و زنان بسیاری در ایران قربانی خشونت های جنسیتی و اجتماعی مشابه می شوند . چرا اشاره به ملیت قربانی در این حادثه در تحلیل مساله اهمیت دارد؟ افغان تبار بودن ستایش از چه منظر می تواند این حادثه را از هزاران حادثه خشونت بار دیگر که علیه زنان و کودکان در جامعه ایران رخ می دهد برجسته کند؟

مواردی که اشاره کردم تنها جنبه های عمومی تر خشونت علیه زنان و کودکان را دربرمی گیرند. یعنی جنسیت زنانه و کودک بودن چقدر می تواند در یک جامعه مردسالار آنان را در موقعیت ناامن قرار دهد. چنین حادثه ای می تواند مشمول حال هرکسی باشد. اما ما نمی توانیم اینجا نسبت به بخش دیگری از نابرابری های ساختاری بی تفاوت باشیم که در این حادثه برجسته شده اند. اینکه مقتول یا قربانی یک مهاجر افغان تبار است و قاتل یک ایرانی تبار، می توانست به خودی خود موضوع توجه نباشد. اما در متن تبعیض و تحقیر و بی حقوقی افغان

تبارها در ایران، میتوان ردپای یک تبعیض نژادی علیه افغان ها را جستجو کرد. اینکه پلیس به این پدر می گوید خودتان بروید بازهم بگردید. اینکه می گوید مسئول پرونده نیست و بعدا برمی گردد. اینکه می گوید امروز تعطیل است فردا بیایید و کم کاری پلیس نشانه چیست؟. درباره گم شدن یک کودک دختر در منطقه ای محروم نظیر ورامین با آن سابقه بزه کاری و جنایت و ازجمله قتل کودکان پاکدشت، منطقا با هر عقل سلیمی نیروی پلیس باید فوراً به محل برای پیگرد اعزام شود. دلیل این کم کاری را چه باید ذکر کرد؟ بی کفایتی عمومی پلیس؟ کم توجهی به خانواده قربانی که افغان تبار است؟ اهمیت ندادن به سرنوشت کودکان درمناطق محروم؟ همین اتفاق اگر در یک جامعه غربی رخ می داد به سرعت ردپای نژادپرستی در بی اعتنائی و کم توجهی به حقوق مهاجرتباران به موضوع رسانه ها تبدیل می شد. درباره ایران نه تنها پلیس در ابتدا با بی اعتنائی برخورد می کند به گونه ای که خود مجبور می شود آگهی گم شدن دخترش را به در و دیوار بچسباند، بلکه رسانه ها که باید فوراً این حادثه را بازتاب خبری می دادند تا چند روز سکوت می کنند. دلیل این سکوت اهمیت ندادن به حادثه است؟ دلنگرانی از عریان شدن برخوردهای نژادپرستانه یا افزایش تنش های اتنیکی در جامعه است؟ دلنگرانی از برآمد خشم افکار عمومی و تکان در اجتماعی بزیر پرسش رفتن بی کفایتی مقامات یا آمیخته ای از همه اینهاست؟ به هر حال نفس رویکرد هم پلیس و هم رسانه ها در واقع این گمانه را تشدید می کند که خانواده قربانی به خاطر افغان بودن مورد توجه قرار نگرفتند. مضافاً اینکه ما نمی دانیم آن پسر جوان به دلیل بی حقوقی دختر افغان تبار به خودش اجازه داده که به همین سادگی او را قربانی کند یا نه. تمام بررسی های جامعه شناسانه نشان می دهند که معمولاً آسیب پذیرترین گروه های اجتماعی بیشترین قربانیان خشونت هستند. برای اینکه روشن شود چقدر ستم نژادی می تواند در این حادثه نقش داشته باشد یک لحظه تصور کنید این ماجرا برعکس بود. چقدر ممکن بود جامعه علیه افغان تبار ها بسیج شود و واکنش به شدت منفی نشان دهد؟

پاسخ خود شما به این سوال چیست؟

این احتمال بسیار بالا بود. دقت کنید در این مورد اگر رسانه ها و مقامات اکنون از پیگیری ماجرا سخن می گویند بعد از خبرساز شدن ماجرا توسط شبکه های اجتماعی است. گرچه اگر پلیس جزئیات پرونده را روشن کند بیشتر می شود درباره اهمیت نقش هریک از عوامل حرف

زد، اما متأسفانه به بهانه زیر سن بودن قاتل از محرمانه بودن پروسه پیگیری پرونده سخن گفته اند.

در راستای نابرابری های ساختاری که اشاره کردید، نقش فقر و اختلاف طبقاتی را چطور می شود لحاظ کرد؟

در مناطق محروم همچون ورامین خطر بزهکاری اجتماعی بالاست. محرومیت های اجتماعی می تواند در قرار دادن هم قربانی و هم مجرم در میدان بروز بزهکاری ها نقش ایفا کند. گروه های محروم از کمترین حمایت اجتماعی برخوردارند. برآستی کودکانی نظیر ستایش قریشی به عنوان دختر، کودک، افغان تبار و فردی که در خانواده ای فقیر و در منطقه محروم زندگی می کند تا چه حد می تواند از امنیت اجتماعی برخوردار باشد. در چنین مناطقی نه نهادهای حمایتگر وجود دارند نه مسئولان توجه می کنند به جرایمی که در آنجا اتفاقا می افتد و نه افراد ساکن این مناطق قدرت دفاع بیشتر از حقوق خود را دارند و زمینه برای بزهکاری و ناهنجاری نیز بالاتر است. فرض کنید اگر یک وکیل مجلس زنگ می زد به پلیس می گفت دختر بچه ام گم شده پلیس این برخورد کم اعتنا را می کرد که با پدر ستایش صورت گرفته؟ ردپای محرومیت را نه فقط در بروز حادثه در آن منطقه که از سابقه دیرینه بالا بودن میزان بزهکاری، قتل، خودفروشی، اعتیاد و خودکشی برخوردار است، می شود دید بلکه در نحوه کم اعتنایی واکنش پلیس و رسانه ها به آن نیز می توان جستجو کرد. اگر از من بپرسید کدام گروه اجتماعی در ایران در ناامن ترین وضعیت ممکن به سر می برند می گویم زنان، کودکان، محرومان و افغان تبارها. حال فرض کنید فرد از هر چهار ویژگی هم همزمان برخوردار باشد، دیگر با اوج خطر آسیب پذیری، ستم دیدگی و عدم برخورداری از حمایت ارگان ها روبرو خواهد شد. از این رو در یک نگاه میان برشی هر چهار عنصر در این حادثه به عریان ترین شکل ممکن برجسته هستند.

آیا می توان بروز این حادثه را تنها در محرومیت ها و عقده های سرکوب شده جنسی که به ناهنجاری های مشابه منجر می شوند خلاصه کرد و به آن تقلیل داد؟

جامعه ایران به دلیل محرومیت های جنسی و شدت ساختار مردسالار و ناهنجاری های آن بیش از هر زمان دیگری زنان و کودکان را می تواند به اوبژه های جنسی تبدیل کند. این درجه از خشونت می تواند در فراگیر کردن این نوع ناهنجاری ها نقش داشته باشد. اما تاکید اصلی را باید بر این گذاشت که تجاوز و قتل ستایشو مجموعه واکنش ها در

برابر آن نمونه عریانی از قربانی شدن در متن ساختارهای نابرابر است. از میان انگیزه های فردی این خشونت و جنایت قطعا جنبه های روانی در بروز آن مهم است. اما برای اینکه بتوانیم حادثه را نه فقط از منظر انگیزه های قتل، بلکه در یک کلیت همچون نمونه ای از تجاوزجنسی، قتل کودک و نحوه بازتاب و نحوه بررسی پلیس بنگریم باید به جنبه نابرابری های ساختاری اهمیت بیشتری دهیم. ردپای ناهنجاری های روانی و سرکوب های جنسی در این حادثه عریان است اما پرداختن به نابرابری ساختارهای اجتماعی در تحلیل این حادثه شانس بیشتری برای جلوگیری از نمونه های مشابه را در اختیار قرار می دهد

احتمال این که این ماجرا با اعدام قاتل نوجوان پایان یابد کم نیست. هرچند که واکنش افکار عمومی و شبکه های اجتماعی تا به این ساعت متفاوت بوده و بیشتر بر همدردی با خانواده قربانی و افغان تبارها از جمله از طریق اعلام همگانی برای تجمع مقابل سفارت افغانستان و روشن کردن شمع تمرکز داشته. اما به نظر شما در برخورد با این حادثه چه باید کرد؟

اولا من به شدت خواستار لغو مجازات اعدام هستم و با قصاص صد در صد مخالفم. فلسفه قصاص روشنگری و دادخواهی نیست بلکه انتقام جویی در آن برجسته است. برای افزایش سلامت یک جامعه باید عنصر دادخواهی و روشنگری و وپیشگیری برجسته شوند. حتی نوع جرایم کودکان زیر سن قانونی کاملا متفاوت است با افراد بالغ. این را باید به عنوان بخشی از حمایت از حقوق کودکان در نظر گرفت. این فقط قربانیان نیستند که حقوقی دارند که باید از آن دفاع شود؛ حتی مجرمان هم به عنوان یک شهروند دارای حقوقی هستند که باید مورد توجه قرار بگیرد. از این منظر مخالفت با مجازات اعدام که سهل است، نوع مجازات این پرونده باید متفاوت باشد با مجازات یک فرد بالغ برای جرم مشابه. اما درباره عکس العمل مردم و اینکه اعلام کرده اند که گروهی از فعالان اجتماعی می خواهند مقابل سفارت افغانستان برای همدردی با خانواده قربانی شمع روشن کنند از نظر نمادین بسیار مثبت است. شاید این حادثه دلخراش و نحوه رفتار مردم با آن به یک رویکرد ضدنژادپرستی فراگیر در جامعه تبدیل شود، به ویژه با توجه به اینکه افغان های مقیم ایران کم مورد ظلم و تحقیر و سرکوب قرار نگرفته اند که البته همواره پنهان هم مانده است. حال آن که اگر آنها احیانا جرمی مرتکب شده اند در تمرکز رسانه ها قرار گرفته اما در مواردی که قربانی شده اند ما با واکنش جامعه روبرو نبوده

ایم. این شاید اولین موردی باشد که افکار عمومی جامعه ایران به خاطر قربانی شدن یک فرد افغان تبار به شدت جریحه دار شده. این را باید به یک نقطه قدرتمند برای مبارزه با نژادپرستی علیه افغان ها و روشنگری درباره بی حقوقی آنان در ایران تبدیل کرد. در عین حال این حادثه فرصتی است برای پیگیری حقوق کودکان. باید با گسترش بحث ها روشن ساخت چگونه جامعه باید امکان حمایت از کودکان را افزایش دهد. از سوی دیگر چون در این حادثه ما باز هم شاهد یک خشونت جنسیتی هستیم باید در واکنش ها به این حادثه چگونگی مقابله با خشونت علیه زنان و کودکان یکجا برجسته شود و اینکه جامعه چگونه از طریق قوانین و تغییر هنجارها و ایجاد نهادهای مدنی می تواند امکان حمایت از کودکان و زنان را در مقابله با خشونت اجتماعی و جنسیتی افزایش دهد. و نکته آخر از منظر محرومیت و شکاف های طبقاتی باید هشدار داد که هرچه در جامعه فقر گسترش پیدا می کند شکاف طبقاتی بیشتر می شود خطر بزهکاری افزایش می یابد؛ بنابراین یک مبارزه گسترده علیه فقر و شکاف های طبقاتی به ویژه در مناطق محروم در کاهش این بزهکاری ها نقش کلیدی دارد. اما با توجه به اینکه جامعه ایران روز به روز بیشتر در فقر و شکاف و ناهنجاری اجتماعی فرو می رود نگران این هستیم که این حوادث تعدادشان بیشتر شود. از این نظر پرداخت بیشتر رسانه ها به این مساله، برگزاری کنفرانس های مختلف در بررسی اینگونه خشونت ها و روشنگری بیشتر در این زمینه نقش مهمی در رویارویی با پدیده هایی از این دست دارد.